

فاکتورهای ژئوپلتیکی بحران گرجستان

دکتر عبدالرضا فرجی راد*

حدیث مرادی**

چکیده:

گرجستان از نظر موقعیت ژئوپلتیکی محل ارتباط و تلاقی غرب و شرق، اروپا و خاورمیانه است همچنین یکی از کانالهای ترانزیت نفت و گاز منطقه ای میباشد. اما آنچه ژئوپلتیک گرجستان را از اهمیت ویژه ای برخوردار کرده رقابتهای سیاسی میان قدرتهای منطقه ای و فرامنطقه ایی است. می توان عوامل ژئوپلتیکی بحران در گرجستان را از ۲ منظر مورد بررسی قرارداد: ۱- فاکتورهای داخلی شامل وجود دو منطقه جدایی طلب اوستیای جنوبی و آبخازیا که بنا به دلایل قومی و حفظ هویت مستقل خود با دولت مرکزی در جالدند و نیز دولت مرکزی که همواره سعی در تسلط اکثریت گرجی بر تمامی کشور و ادغام سایر اقوام داشته است. ۲- فاکتورهای خارجی که باید آنها را به چند گروه تقسیم نمود: اولین فاکتور خارجی بحران گرجستان، روسیه است که از موقعیت هم مرز بودن با دو منطقه جدایی طلب برای تاثیر بر گرجستان و حفظ نفوذ خود در قفقاز جنوبی استفاده میکند. مسلماً تاثیر روسیه در دوره های مختلف بر مناطق جدایی طلب بنا بر احتیاجات و اقتضای زمان متفاوت و متغیر بوده است. زمانی برای وادار نمودن گرجستان برای پیوستن به کشورهای مشترک المنافع (CIS) و زمانی برای جلوگیری از حضور غرب در این کشور صورت گرفته است. فاکتورهای خارجی دیگر شامل گسترش ناتو به شرق و تلاش گرجستان برای پیوستن به این سازمان، حضور آمریکا در گرجستان و حمایت از دولت روس گریز این کشور، خطوط انتقال نفت و گاز خزر و نقش سیاسی ژئوپلتیک گرجستان در این خطوط جهت کمک به کنار گذاردن مسیر ایران و روسیه میشود که همه این موارد رقابتی را میان روسیه و غرب ایجاد نموده که باعث اهمیت بیش از پیش موقعیت ژئوپلتیکی گرجستان و نیز گسترش تنشهای قومی در این کشور گردیده است. سؤال اصلی مطرح شده در این مقاله این است که عوامل تاثیرگذار بر بحران گرجستان چیست؟ آیا ژئوپلتیک گرجستان و موقعیت حساس آن در منطقه قفقاز نقش اساسی را در شکل گیری بحران در این کشور بازی می کند. به طور قطع برای پاسخ به این سؤالاها باید به بررسی عوامل گسترده ای از فاکتورهای داخلی و خارجی تاثیرگذار بر بحران گرجستان بپردازیم.

واژه های کلیدی: ژئوپلتیک، گرجستان، اوستیای جنوبی، آبخازیا، روسیه، ناتو، آمریکا، انرژی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، گروه جغرافیا

** دانش آموخته مطالعات آسیای میانه و قفقاز از دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۳ تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۲

مقدمه

ژئوپلتیک^۱ در مفهوم مصطلح خود از اواخر قرن نوزدهم و تحت تاثیر تحولات اروپا وارد ادبیات سیاسی-نظامی شد. از تحولات سیاسی اروپا از جمله وقوع جنگ جهانی اول و به ویژه تمایل آلمان به برهم زدن نظم موجود جهان و توسعه سرزمینی به عنوان مهمترین عوامل شکل گیری ژئوپلتیک یاد میشود. فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، از بین رفتن خطر جنگ هسته ای، جهانی شدن^۲، منطقه گرایی، توجه بیشتر به افکار عمومی و رقابت برای شکل گیری نظام جدید بین الملل باعث تحولات فراوانی در اندیشه ملتها و جهان امروز شده است. ایدئولوژی دوران جنگ سرد و فضایی که در نتیجه رقابت دو ابر قدرت شرق و غرب بر جهان حاکم شده بود برخی از مسائل ژئوپلتیکی را کاملاً مسکوت گذارده بود. اما پس از پایان جنگ سرد و برداشته شدن چتر ایدئولوژی، مسائلی که قبلاً شاید فرعی می نمود، ناگهان بروز نمود و باعث تنشهای فراوان شد. بدین ترتیب، ادعاهای تاریخی و یا حتی حقوق تاریخی و اختلافات قومی به

1-Geopolitic
2- Globalization

یکی از اساسی ترین عوامل شکل گیری اندیشه های ژئوپلیتیکی در دوران اخیر تبدیل گردید. خیزش ملل برای تصاحب سرزمین مادری به جنگ و درگیری انجامید، بسیاری از این ملل مدعی هستند که بخشی از سرزمینشان که بامرزه های تصنعی جدا شده، باید بازگردانده شود. بررسی حوادث پس از پایان جنگ سرد نشان میدهد انگیزه های ملی گرایانه که عمدتاً خصلتی ژئوپلیتیکی دارند عامل اغلب تنشها میباشند (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۹-۲۰-۲۱).

کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز پس از استقلال با دو تحول ژئوپلیتیکی داخلی و منطقه ای مواجه شدند. مسائل سیاسی، قومی، هویتی و مرزی به جا مانده از دوران شوروی، این کشورها را با مشکلات ژئوپلیتیکی مواجه نمود. تحول دیگر مربوط به دوران پس از جنگ سرد می باشد که فضای ژئوپلیتیک جدیدی در منطقه به وجود آورد این تحولات از یک سوموجب خلا قدرت در منطقه به دلیل شرایط حاکم بر روسیه گردید و از سوی دیگر صحنه ای برای رقابت قدرتهای منطقه ای شد که هر کدام اهداف و منافع خود را دنبال می کردند (واعظی، ۱۳۸۷: ۵۹-۶۰).

بنابراین عرصه جغرافیایی آسیای مرکزی و قفقاز پس از فروپاشی شوروی تاکنون یکی از عرصه هایی بوده که همچنان زمینه های رقابت و چانه زنی میان آمریکا و روسیه را در خود حفظ کرده است. زیرا روسها پس از واگذاری اروپای شرقی و سایر عرصه های ژئواستراتژیک همچنان بر حفظ آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان تنها حوزه نفوذ و حیات خلوت خود تاکید دارند. تعیین مرزها با اهداف سیاسی، نژادی و قومی که در آن به بسیاری از ملاحظات انسانی، قومی و جغرافیایی توجه نشده است در کنار رقابت میان قدرتهای منطقه ای و فرا منطقه ایی سبب بروز بحرانهای ژئوپلیتیکی در بسیاری از کشورهای منطقه گردیده است. گرجستان نیز پس از فروپاشی شوروی همچون دیگر کشورهای منطقه تحت تاثیر عوامل ژئوپلیتیکی (بحران قومیتها، تاثیر عوامل سرزمینی به ویژه هم مرز بودن با روسیه و دخالت عوامل خارجی) با تحولات گسترده ایی از جمله جنگهای داخلی و بحران جدایی طلبی مواجه بوده است. این مقاله با اشاره به

فاکتورهای ژئوپلتیکی داخلی و خارجی موجود در گرجستان به بررسی تاثیر این فاکتورها بر بحران گرجستان می پردازد.

گرجستان و فاکتورهای داخلی بحران

عوامل قومیتی بحران: دولت کامل ترین نهاد سیاسی اجتماع انسانی است. ملت این اجتماع انسانی، بدون قدرت سیاسی سازمان یافته و متشکل غیرقابل تصور است و دولت، این قدرت عالی حاکم نیز بدون کشور-ملت نمی تواند وجود داشته باشد. همه مردم جز در موارد استثنایی تابعیت یک کشور را دارند و پیوند آنان با کشور واقعیت سیاسی و حقوقی مستقلی از زندگی تک تک اعضا است امروزه کشور، دولت و ملت سه واقعیت و پدیده جدا نشدنی و پیوسته به حساب می آیند. اهمیت دولت به عنوان مهم ترین سازمان سیاسی واداری کشور-ملت در تشکیل ملت و تقویت احساسات ملی در همه جا یکسان نبوده است. در کشورهای غربی کشور-ملت به مفهوم امروزی آن پس از پیدایی ملت بنیان می گیرد و به نوبه خود در رشد و تقویت ملیت مؤثر بوده است. در اغلب کشورهای درحال توسعه که بیشتر آنها در گذشته مستعمره بوده اند و تازه به استقلال رسیده اند کشور-دولت پیش از تشکیل و تثبیت ارکان ملیت مستقر شده است. در این کشورها تضادهای محلی، قومی و فرهنگی بسیار نیرومند است و به علت وجود همین تضادها احساس همبستگی به گروههای کوچک نسبت به احساس پیوند به اجتماع بزرگتر قوی تر است. (ابوالحمد، ۱۳۸۲: ۱۳۲)

تقسیم بندی جمهوریها در اتحاد جماهیر شوروی در بسیاری موارد بر اساس یک اکثریت قومی شکل گرفته بود و اقلیتهای قومی که با قومیتهای دیگر در خارج از مرزها پیوستگی داشتند در داخل مرزها در کنار قوم اکثریت تعبیه شده بودند. البته در اکثر موارد اقلیتهای نیز خود دارای میزانی از استقلال بوده و به عنوان حکومت خودمختار اداره می شدند. در مجموع میتوان گفت ماده متشکله جمهوریها در اطراف

ملیت منسجم (قوم اکثریت) و نیز چند قومیت کوچکتر (اقلیتها) سازمان یافته بود. بنابراین جمهوریهای خودمختار در داخل یک جمهوری ادغام شده بودند که از نظر تاریخی فرهنگی و حتی قومی و نژادی با قوم اکثریت متفاوت بودند لذا یک ناهمخوانی و عدم تناسب میان مرزها و ملیتها ایجاد شد (Brubaker, 1994).

در مورد گرجستان فدرالیسم مبتنی بر قوم مداری نقش بسیار مهمی را در رابطه با بحرانهای قومی و جدایی طلبانه این کشور بعد از استقلال بازی کرد و این حکومتهای خودمختار و دفاکتو نقش بسیار عمده ای در ایجاد چالشهای امنیتی و تضعیف دولتهای مرکزی داشتند. در داخل جمهوری سوسیالیست شوروی ۲ جمهوری خودمختار آبخازیا^۱ و آجاریا^۲ و یک حکومت خودمختار آوستیای جنوبی^۳ وجود داشت که بعد از استقلال، آبخازیا و آوستیای جنوبی در صدد جدایی و استقلال کامل از گرجستان برآمدند.

هر چند دولت گرجستان خود ضعیف بود اما از زمان تلاش دولت برای ساخت دولت - ملت^۴، مسئله جدایی طلبی به شکل جدی تری نمود یافت. مسئله ساخت دولت - ملت در گرجستان از زمان شکل گیری به شدت با پروسه ناسیونالیسم سیاسی (تأکید بر قوم مسلط و اکثریت گرجی) همراه شد که خود موجب بروز کشمکش گردید. اما در گرجستان به جای شکل گیری پروسه ملت - دولت، دولت - ملت سازی شکل گرفت. یعنی مانند بسیاری از جوامع مستعمره تازه استقلال یافته دولت سعی نمود بر اساس قوم دارای اکثریت ملت را شکل داده و از حمایت آن برخوردار شود. این پروسه از بالا به پایین و توسط دولت شکل گرفته و پروسه طبیعی ساخت دولت توسط ملت طی نمی شود. در این شکل دولت - ملت سازی رهبران نقش بسیار مهمی را

1 - Abkhazia

2 - Achara-Ajara

3 - Autonomous oblast

4 - South Ossetia

5 - state-Nation

بازی می کنند. آنها نقش مهمی را در گسترش نرمها و فرهنگ مشترک و نیز ایجاد یک هویت مشترک برعهده دارند (Nyamaa and Munteanu, 2009, 60-61). اما رؤسای جمهور گرجستان همانطور که در ادامه مقاله به آن پرداخته خواهد شد نتوانستند این روند را با موفقیت طی کنند.

پس از فروپاشی شوروی مرز میان روسیه و گرجستان (مرزهای شمالی گرجستان و جنوبی روسیه) به کانون بحران ژئوپلیتیکی تبدیل شد. در زمان شوروی این بحرانها راکد بود زیرا اداره تمام مناطق در دست شوروی بوده و حساسیت زیادی را برای اقلیتها ایجاد نمی کرد. بحران که در مرزهای شمالی گرجستان که دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی قرار دارند واقع شده است به شدت پای روسیه را به بحران باز کرد. در موقعیت جدید تفلیس^۱ اصرار دارد که این مناطق قسمتی از مرزهای گرجستان است اما مناطق جدائی طلب مدعی اند که این زمینها متعلق به آنها می باشد. مناطق جدائی طلب گرجستان تهدیدات جدی امنیتی را در یک کشور چند قومیتی نشان می دهند و پشتیبانی روسیه از جدائی طلبان وضعیت را بدتر کرد. به عبارت دیگر همسایه قدرتمند شمالی نقشی کاملاً بارز و مشهود در بحران بازی میکند (Wright, 1996, 141-142). روسیه با حمایت از کشمکشهای جدائی طلبانه گرجستان در صدد حفظ نفوذ خود در میان دولتهای قفقاز جنوبی بوده و گرجستان نیز در دوره های مختلف همواره روسیه را به تلاش برای از میان بردن حاکمیت گرجستان متهم میکند.

آبخازیا: جمهوری خودمختار آبخازیا در شمال غربی گرجستان در کنار دریای سیاه موقعیتی حساس دارد. مردم این منطقه از نژاد ادیغه^۲ شمال قفقاز بوده و زبان آنها به گروه زبانهای شمال باختری قفقاز تعلق دارد. در طول تاریخ این سرزمین قسمتی از امپراتوری رم، بیزانس، ایران و عثمانی بوده و در سال ۱۸۱۰ به امپراتوری روسیه پیوست. در سال ۱۹۹۰ مقامات آبخازیا این منطقه را یک جمهوری مستقل اعلام کردند. این مسئله هم زمان با اوج ملی گرایی در گرجستان بود و ناسیونالیستهای گرجی

1 - Tbilisi

2 - Adyghe

در آن زمان آبخازیا را تهدیدی برای تجمیع ارضی و اتحاد کشور قلمداد می کردند که از طرف روسیه حمایت میشود. بعدها ملی گرایان به رهبری گامساخوردیا^۱ به قدرت رسیدند و سیاستهای بسیار سخت و تجاوزکارانه ای را نسبت به اقلیتها در پیش گرفتند. سیاستهای تند ملی گرایان سرانجام موجب جنگ داخلی و نیز درگیری نیروهای دولتی برای به دست گرفتن قدرت گردید.

گرجستان مکرراً روسیه را به حمایت از جدایی طلبان آبخازیا متهم کرده و معتقد بود روسیه با توپخانه سنگین و ارسال اسلحه به آبخازیا و نیز اعزام جنگجویان قفقاز شمالی به کمک جدایی طلبان به آنها یاری می رساند. هدف روسیه از حمایت از جدایی طلبان و اداشتن گرجستان به عضویت در کشورهای مشترک المنافع^۲ CIS و نیز در بلندمدت مستحکم کردن جای پای خود در گرجستان و نهایتاً استقرار پایگاههای نظامی در این کشور بود که پس از شکست تحقیرآمیز گرجستان در نزدیکی سوخومی^۳ همه اهداف روسیه تحقق یافت (Sabanadze, 2002, 11).

از زمان پایان جنگ تا روی کار آمدن ساکاشویلی^۴ اوضاع به صورت ثابت باقی ماند. در این میان برخی سازمانها و نهادها از جمله سازمان ملل متحد تلاشهایی برای شکل دهی به گفتگو میان طرفین انجام دادند. در این میان پیشنهاد شکل گیری رابطه کنفدرالی میان گرجستان و آبخازیا با اصرار آبخازها بر استقلال خود نتیجه ای در بر نداشت. این پیشنهاد بر شناخت موجودیت حاکمیت آبخازیا در داخل دولت فدرال گرجستان و در عوض پذیرش اتحاد مرزی با گرجستان از سوی آبخازیا تأکید داشت. در مجموع می توان گفت از ۱۹۹۴ تا اگوست ۲۰۰۸ هر چند روابط دو منطقه با فراز و فرودهای زیادی همراه بود اما در نگاهی کلی سرد و بدون تحولی جدی باقی ماند.

1 -Zviad Gamsakhurdia

2 -Commonwealth of Independent States

3 -Sukhumi

4 -Saakashvili

در این میان نباید از اهمیت ژئوپلیتیکی آبخازیا برای گرجستان غافل شد. گرجستان تنها کشور منطقه آسیای میانه و قفقاز است که به دریای آزاد راه دارد و بندر سوخومی یکی از مهمترین بنادر این کشور می باشد که در آبخازیا واقع شده در این میان قطعاً از دست دادن آبخازیا موجب کاهش دسترسی به دریای سیاه^۱ و ورود نیرویی رقیب علاوه بر روسیه شده و امکان شکل گیری اتحادی استراتژیک بر علیه گرجستان در دریای سیاه که موقعیتی حساس به این کشور داده را فراهم می کند.

اوستیای جنوبی: اوستیای جنوبی در قسمت شمالی گرجستان واقع شده و با جمهوری خودمختار اوستیای شمالی که در فدراسیون روسیه قرار دارد هم مرز است اوستیای جنوبی بر اساس برنامه شوروی در راستای مهندسی قومیتها در سال ۱۹۲۳ در قالب منطقه خودمختار به جمهوری سوسیالیست گرجستان شوروی ملحق شد. مردم اوستیا مدعی هستند از نسل آلانها^۲ بوده که سالیان قبل از ایران به قفقاز مهاجرت کرده اند. زبان مردم اوستیا به گروه هند-اروپایی^۳ تعلق دارد و اشتراکات بسیاری با زبان پشتو و فارسی دارد اما مردم گرجستان بر این باورند که اوستیاییها اقوام مهاجمی هستند که از قرن ۱۷ تا ۱۹ میلادی به این منطقه آمده اند، این در حالی است که اوستیها معتقدند از هزاران سال قبل در این منطقه ساکن بوده اند (Birch, 1996, 202-205). در دوران شوروی گرجستان شاهد موجودیت مصنوعی اوستیا در درون خود و نیز گسترش پنهانی رقابت و تنش بود. اوستیای جنوبی همواره موقعیت خود را با موارد مشابه خود یعنی اوستیای شمالی که داخل فدراسیون روسیه است و نیز جمهوری خودمختار آبخازیا مقایسه کرده و این خود زمینه ساز شکل گیری نارضایتی در ادوار مختلف و تلاش برای اسفقلال بوده است (International crisis group, 2004, 3).

در زمان تصدی شوارنادزه^۴ تا سال ۲۰۰۳ با تلاشهای وی منازعات تا حدی کاهش یافت اما هیچگاه گرجستان نتوانست در حل و فصل قطعی بحران اوستیا موفق

1 - Black Sea
2 - Alans
3 - Indo-European
4 - Shevardnadze

شود. با به قدرت رسیدن ساکاشویلی با تمایلات غرب گرایانه یا حداقل روس گریزانه تأکید بر حفظ تمامیت ارضی کشور و تجدید حاکمیت دولت گرجستان بر تمامی مناطق کشور، آتش منازعات باز هم زبانه گرفت و گرجستان به سمت جنگی دیگر پیش رفت (Nyamaa and Munteanu, 2009, 30).

از سال ۲۰۰۴ مقامات اوستیای جنوبی بازهم ادعاهای خود را مبنی بر ادغام در فدراسیون روسیه مطرح کردند و از دومای روسیه درخواست کردند که اوستیای جنوبی را به عنوان قسمتی از روسیه بپذیرد.

اوستیاییها معتقدند پیوستن آنها به خاک فدراسیون روسیه و اتحاد با اوستیای شمالی سودمندتر از اتحاد مجدد با گرجستان است. آنها ادعا کرده اند که همواره از حمایت‌های مالی روسیه بهره مند بوده و هرگز از گرجستان کمک مالی دریافت نکرده اند. در مجموع می توان گفت اوستیای جنوبی از ۱۹۸۹ دو هدف را دنبال کرده است: به دست آوردن استقلال کامل و شناسایی بین المللی ویا ادغام در خاک روسیه. در ابتدا این منطقه خواهان استقلال کامل بود اما با گذشت زمان و با توجه به حمایت‌های روسیه از این جدایی طلبی گرایش آنها به پیوستن به خاک روسیه بیشتر گردید.

اوستیای جنوبی موقعیتی استراتژیک در میان روسیه و گرجستان دارد. این مرز در حدود بوده و دو شهر مهم تسخین والی^۱ و جاوا^۲ در این منطقه قرار دارد. البته در رابطه با مرز میان گرجستان و روسیه نباید از تونل مهم (روکی)^۳ که ۲/۹۹۵ متر طول داشته و رابط میان اوستیای شمالی و جنوبی و راهی برای کمک‌های نظامی روسیه به اوستیای جنوبی است غافل شد. علاوه بر اینکه ژئوپلیتیک اوستیا به شکلی است که روسیه به راحتی از طریق آن می تواند به خاک گرجستان دسترسی داشته و یا به جدایی طلبان کمک نظامی ارسال کند نباید از این مهم غافل شد که برای روسیه اوستیای جنوبی منطقه ایی مهم و استراتژیک برای نگهداری و کنترل منطقه قفقاز شمالی محسوب میشود

1 - Tskhinvali

2 - Java

3 - Roki tunnel

زیرا وجود اوستیای مسیحی در منطقه مسلمان نشین قفقاز شمالی که داخل خاک روسیه قرار دارد می تواند متحد خوبی برای کنترل اوضاع این منطقه بحرانی نیز باشد (International crisis group, 2004, 7-8-9).

نقش دولتها در بحران داخلی گرجستان

گرجستان سال ۱۹۹۱ استقلال خود را از شوروی سابق به دست آورد و پروسه دولت سازی^۱ در این کشور آغاز گردید. در گرجستان از همان آغاز ایجاد دولت، ایده دولت ضعیف بنیان گذاشته شد، زیرا تنها تکیه بر قوم اکثریت بوده و از همان ابتدا با شعار گرجستان برای گرجیها به شدت جهت ناسیونالیستی گرفته و جایی برای اقلیتهای قومی که خواه و ناخواه در بدنه این سرزمین شکل گرفته اند قائل نبود. نتیجه این رفتار خصمانه نسبت به اقلیتها بی احترامی به هویت آنها و شدت یافتن جنبشهای جدایی طلبانه بود. همانطور که قبلاً اشاره شد در گرجستان به جای شکل گیری پروسه طبیعی ملت-دولت سازی، دولت-ملت سازی شکل گرفت یعنی دولت سعی نمود بر اساس قوم دارای اکثریت ملت را شکل دهد. در این پروسه رهبران نقش بسیار مهمی ایفا میکنند. آنها نقش مهمی را در گسترش نرمها و فرهنگ مشترک و نیز ایجاد یک هویت مشترک با توجه به خرده فرهنگها و هویتهای متفاوت بر عهده دارند. اما در گرجستان اولین رئیس جمهور پس از استقلال این کشور یعنی گامساخوردیا ملی گرایی افراطی را پیش گرفت که نه تنها باعث ایجاد شکاف گسترده میان مردم جامعه گردید بلکه موجب تأثیرات منفی بر روی بنا نهادن دولت-ملت نیز گردید و یک زیربنای سست را برای دولت پی ریزی کرد.

هنگامیکه شواردناдзе حکومت را در گرجستان در دست گرفت وارث خیل عظیمی از بحرانها از جمله ضعف دولت و رشد کشمکشهای جدایی طلبانه بود. هر چند شواردناдзе گرایش ناسیونالیستی افراطی را کنار گذاشت اما هیچ استراتژی دقیق

وبرنامه مشخص را به عنوان جایگزین ارائه نکرد. در زمان شواردنادزه دولت ونهادهای حکومتی بسیار ضعیف بوده و قدرت اداره کشور را نداشتند. این دولت ضعیف خود مستعد ناامنی و بی ثباتی بود. دولت شواردنادزه هیچ سیاست مفید وسازنده ای در قبال گروههای جدایی طلب و نیز کنترل مرزها نداشت و گرجستان به آشیانه ای برای گروههای مخالف دولت روسیه به ویژه مبارزان چچنی تبدیل شد که موجبات بدبینی روسیه به گرجستان را فراهم نمود. البته فقدان سیاستی مشخص در قبال جدایی طلبان موجب شکل گیری روابط بهتری میان آنان با دولت گرجستان شد و یک مصالحه و تا حدی اطمینان میان طرفین درگیر ایجاد کرد.

شواردنادزه نیز نتوانست تعریف مناسبی از ایدئولوژی دولت در گرجستان ارائه دهد و این خود موجب شدت گرفتن نا امنیها وعدم ثبات گردید. می توان گفت رهیافت گرجستان در زمان شواردنادزه شامل یک مدل فدرالیسم نامتقارن^۱ بود که اوستیای جنوبی و آبخازیا مدلهای متفاوتی از استقلال محدود را دریافت می کردند. اما عدم ارائه برنامه ای درست برای پیگیری موجب گردید مقامات آبخازیا اعلام کنند به جای فدرالیسم همکاری آزادانه با دولت گرجستان را ترجیح میدهند. شواردنادزه در میانه دوره ریاست جمهوری جهت سیاست خارجی را از طرفداری روسیه به سیاست طرفداری غرب تغییر داد و این امر بر لاینحل ماندن بحران داخلی شدت بخشید (Coppieters and Legvoled, 2005, 325).

سیاستهای گرجستان در قبال آبخازیا و اوستیا قبل از آگوست ۲۰۰۸ کمتر سیستماتیک و بیشتر یک کنترل مرزی بود و سیاستهای دولت در خارج از تفلیس به راحتی قابل اجرا نبودند. روی کار آمدن ساکاشویلی با حمایت غرب خود سر آغاز تنشهای جدیدی بود. دوران ساکاشویلی پراست از تناقضات آشکار و پنهان که جدایی طلبان را به درخواست دولت جدید برای اتحاد مجدد کل کشور بی میل می نمود. وی در آغاز کار خود سه

برنامه شامل مبارزه با فساد، گسترش حاکمیت دولت بر کل کشوریا تجمیع ارضی و افزایش قدرت دولت را مطرح نمود.

اقدامات وی درقبال آجاریا و تصمیم برای تعمیم آن به سایر مناطق جدایی طلب، بی اعتمادی به سخنان و طرحهای اورا گسترش داد (George, 2008, 154-155). جمهوری آجاریا طی ۱۳ سال به رهبری اصلان آباشیدزه^۱ به دلیل ضعف دولت مرکزی و توان و ظرفیت اقتصادی خود همواره ادعای خودمختاری داشت ساکاشویلی پس از پیروزی قاطع، جمهوری آجاریا را اولین هدف خود قرارداد و با همکاریانش شیوه انقلاب رز را برای براندازی حکومت خودمختار آباشیدزه انتخاب و از ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، روانی و حتی نظامی بر آباشیدزه فشار را آغاز نمود و سرانجام با تبعید آباشیدزه به مسکو ساکاشویلی به پیروزی رسید و اولین قدم اساسی برای اعاده تمامیت ارضی گرجستان برداشته شد (گرجستان، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

برنامه ضد فساد ساکاشویلی که بیشتر برای مبارزه با قاچاق مطرح شده بود در موارد گسترده در مناطق آبخازیا و اوستیا برای محدود کردن منابع مالی و اقتصادی آنها به کار برده شد. ساکاشویلی با تقویت ارتش نیز ۲ هدف را دنبال می کرد. ۱- پیوستن به ناتو ۲- توانایی ضربه زدن به حاکمان سرکش آبخازیا و اوستیا (George, 2009, 148).

تأثیر روسیه بر بحران ژئوپلتیکی گرجستان

گرجستان در شمال با فدارسیون روسیه هم مرزاست. سراسر این خطوط مرزی، منطبق بر آب پخشان رشته کوههای قفقاز بزرگ است و ۸۰۷/۶ کیلومتر مرز مشترک را در بر میگیرد. این مرز از نظر نظامی و استراتژیک اهمیت بسیار دارد و در حقیقت سرحدات روسیه را در جنوب تشکیل می دهد. مهمترین راههای ارتباطی قفقاز مرکزی و غربی که روسیه را با گرجستان، ارمنستان و ایران پیوند میدهد، از این مرز میگذرد. محافظت و نگهبانی از این مرز برای روسیه جنبه حیاتی دارد کما اینکه در

دوران شوروی و روسیه تزاری نیز دارای اهمیت بسیار بود و جنگهای بی شماری برای دستیابی به این سرحدات به وقوع پیوسته است (گرجستان، ۱۳۸۸: ۱).

براساس مطالب فوق یکی از چارچوبهای بررسی بحران های قومی گرجستان نقش روسیه در این بحرانهاست. روسیه متهم است که در طول بحران و کشمکشهای دولت گرجستان با جدایی طلبان به این مناطق کمک نظامی نموده است. نحوه دخالت روسیه در بحران گرجستان در طول دورانهای مختلف متفاوت و بسیار پیچیده است. در ۲۰۰۲ درگیری عمده ایی که در دهه ۱۹۹۰ روی داد روسیه در نقش یک میانجی میان طرفین درگیر، حافظ صلح و حتی حامی حفظ تمامیت ارضی گرجستان ظاهر شده است. هرچند در برخی موارد به صورت آشکار از جدایی طلبان نیز حمایت می کرد. الگو و نحوه دخالت روسیه در این تنشها وابسته به یک سری فاکتورهای داخلی و خارجی بود. در آغاز دهه ۱۹۹۰ روسیه یکی از حامیان بزرگ حفظ تمامیت ارضی گرجستان بوده و در حدامکان سعی مینمود از ثبت یک سابقه منفی برای خود در رابطه با جدایی طلبان در اذهان گرجیها پرهیز کند، بنابراین در قالب یک میانجی ظاهر می شد. البته یکی از دلایل روسیه درگیری با نیروهای چچنی بود زیرا روسها می ترسیدند گرجستان به پایگاهی برای چچنیا تبدیل شود. در حقیقت روسیه در سالهای نخستین پس از فروپاشی شوروی به شدت درگیر بحرانهای داخلی بوده و چندان قصدی برای درگیر شدن با همسایه خود نداشت بنابراین منصفانه نخواهد بود که همه بحرانهای گرجستان را به روسیه مربوط بدانیم (Gordadze, 2009, 29-30).

در هر صورت روسیه سعی در حل بحران به نحوی داشت که بیشترین منافع را برای این کشور در پی داشته باشد از آن جمله میتوان به نفوذ در منطقه و گرفتن امتیاز تأسیس پایگاه نظامی اشاره کرد. میتوان گفت روسیه به بزرگترین بازیگر خارجی در بحران گرجستان تبدیل شد که هم سعی در ایفای نقش اصلی در حل بحران گرجستان را داشت و هم سعی در زنده نگاه داشتن بحران در صورت نیاز به گرفتن امتیاز در آینده.

بعداز فروپاشی شوروی سازمانهای بین المللی و قدرتهای غربی بسیار آهسته و با احتیاط وارد فضای حیاتی شوروی سابق میشدند. این حضور نیز بیشتر به وسیله سازمانهای منطقه ای و نمایندگان محلی صورت میگرفت. بازیگران عرصه بین المللی در ابتدا منافع زیادی در کشورهای تازه استقلال یافته نداشتند و از تحریک روسیه نیز دوری می جستند. اما در مقابل روسیه هر چند درگیر بحرانهای داخلی و مشکلات پس از فروپاشی بود اما همچنان بر منافع پایدار خود در این منطقه تأکید کرده و معتقد بود این منطقه جز قلمرو نفوذ روسیه بوده و نیازی به دخالتهای خارجی ندارد (Sabanadze, 2002, 24). رشد بحرانهای قومی در مناطق قفقاز جنوبی موقعیتی جدیدی را در اختیار روسیه قرار داد که بتواند به فضای داخلی کشورهای قفقاز مجدداً نفوذ کرده و تسلط یابد. هدف روسیه این بود که در ببحوجه این بحرانهای قومی بر دولتها فشار آورده و آنها مجبور به پذیرش نقش و برتری روسیه در حل این بحرانها شوند. در مسئله گرجستان روسیه با دستکاری بحران و کمک به جدایی طلبان و سپس بازی نقش میانجی نقش مهمی را حل بحران ایفا کرد و توانست گرجستان را مجبور به عضویت در CIS کند و نیز اجازه تأسیس چند پایگاه نظامی در گرجستان را بدست آورد (Macfarlane, 1999, 36-38).

روسیه از اوستیا و آبخازیا به عنوان وسیله ای برای اجبار گرجستان جهت تن دادن به خواسته هایش استفاده میکرد. اما از سال ۲۰۰۴، بعد از انقلاب گل رز و روی کار آمدن دولت ساکاشویلی روابط میان روسیه و گرجستان تیره تر شد و تأثیرات بسیار منفی بر صلح ایجاد شده میان گرجستان و طرفین درگیر داشت. مقامات گرجستان پیاپی روسیه را متهم به حمایت مالی و نظامی از آبخازیا و نیز تلاش برای استقلال آبخازیا می کردند در هر صورت قطعاً روسیه از وقوع انقلابی رنگین در کنار مرزهای خود احساس عدم امنیت داشته و تا حد امکان سعی در ایجاد ناکارآمدی در دولت جدید را داشت. با این حال صحبت رسمی از استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی پس از به رسمیت شناختن استقلال کوزوو آغاز شد. مسکوسعی در حفظ نفوذش در دولتهای شوروی سابق از قبیل

مولداوی و بلاروس را دارد و معتقد است که هر چند گرجستان واکراین به نفع غرب از دست رفته اما مسلماً روسیه نسبت به سرنوشت این دو منطقه نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و قطعاً برای بازگرداندن آنها تلاش میکند. پوتین اعلام کرد مسکو به تلاش برای اعاده نفوذ خود بر مناطق از دست رفته ادامه می‌دهد و نسبت به مشاهده تلاش‌های غرب برای ساخت دمکراسی در مرزهای روسیه بی‌میل است. در واقع روسیه تمام تلاش خود را برای اعاده هژمونی و قدرت نمایی خود بکار خواهد گرفت و مسلماً بحران‌های قومی و جدایی طلبانه ابزاری در دست روسیه برای تحقق اهداف خود است. مسلماً روسیه با استفاده از بحران آبخازیا و اوستیا سعی در کند کردن روند حرکت گرجستان به سمت غرب را داشت. (German, 2006, 10-11-12)

یکی دیگر از مواردی که نباید در زمینه بحران میان روسیه و گرجستان فراموش کرد بحث امنیت ملی روسیه است. در فضای آنارشی کنونی، مسلماً روسیه نگران فضای امنیت داخلی خود در قبال قفقاز جنوبی به ویژه چچن است. روسها معتقدند که جنگجویان و شبه نظامیان چچنی وارد خاک گرجستان شده مورد حمایت نظامی گرجستان قرار گرفته و پس از بهبود موقعیت خود به روسیه باز می‌گردند. بنابراین برای روسیه بسیار مهم است که مرز میان گرجستان و روسیه را کنترل کند. البته رابطه گرجستان با غرب و امکان حضور نیروهای غربی در کنار خطوط مرزی روسیه و مناطق قفقاز شمالی بر ترس مسکو می‌افزاید.

گسترش ناتو به شرق و تهدید فضای ژئوپلیتیکی روسیه

مهمترین عامل شکل‌گیری پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) در ۴ آوریل ۱۹۴۹ اقدامات و رفتارهای شوروی در اواخر جنگ دوم جهانی و سالهای اولیه پس از پایان آن بود. با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی ساختار دو قطبی، فلسفه وجودی ناتو زیر سؤال رفت و رنالیستها معتقد بودند آنچه سبب تضعیف و فروپاشی یک اتحاد میشود کاهش آشکار خطر برای آن است. در واقع اتحادها در پاسخ به تهدید خارجی تشکیل شده اند

وانسجامشان به طور وسیعی به شدت و تداوم تهدید وابسته میباشد و یک علت عمده انحلالشان ممکن است کاهش یا محو تهدید خارجی باشد که ازابتداعلیه آن تشکیل شده بودند. بنابراین استدلال میکردند با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ناتو یا از هم میپاشد یا دوباره خود را بر اساس توزیع جدید قدرت در اروپا سازماندهی خواهد کرد (شربانی، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸، ۵۹-۶۰).

پس از فروپاشی شوروی ناتو با تکیه بر عامل ۱- استقرار و تثبیت دموکراسی در جهان و ۲- تأمین و تقویت امنیت و ثبات اروپا اهداف جدیدی را برای خود باز تعریف کرد. ناتو برای دستیابی به اهداف خود و به صورت ویژه مقابله با عواملی که امنیت اروپا را تهدید میکرد گسترش خود را در دستور کار قرار داد. مشی رسمی ناتو و دلیل واقعی گسترش ناتو عمدتاً جلوگیری از خطر مسکوست. این مشی همیشه مسأله‌ی اصلی ناتو بوده و این اتحادیه قادر نبوده است شق قانع کننده دیگری برای علت وجودی خود تدوین کند. هراس از احیای یک دولت مستقل و نیرومند در سرزمین پهناور روسیه یکبار دیگر جهان غرب را به تلاطم انداخته است. آنها میخواهند از شکل گیری چنین قدرتی در مسکو جلوگیری کنند. در این میان ناتو مهمترین ابزاری است که میتواند روسیه را مهار کند. کشورهای اروپایی و آمریکا به این امر واقفند که هر چند روسیه دیگر اتحاد جماهیر شوروی نیست اما با توجه به قدرت تسلیحات نظامی و هسته ایی و نفوذ در کشورهای جهان سوم و اقمار سابق خویش هنوز هم مسکو در مقام خطری بالقوه میتواند امنیت اروپا را به خطر اندازد (شربانی، ۱۳۸۷: ۱۴۱-۱۴۲).

ناتو به صورت آشکار از طریق ۲ سازمان ۱- نهاد شورای مشارکت اروپا-آتلانتیک که جایگزین نهاد شورای همکاری آتلانتیک شمالی شد و ۲- طرح مشارکت برای صلح^۱ (pfp) اقدام به عضویت کشورهای جدید مینماید. هدف اصلی برنامه مشارکت برای صلح به عضویت در آوردن تدریجی کشورهای اروپای شرقی و آسیای مرکزی و قفقاز است. اهداف استراتژیک و دراز مدت امنیتی اروپا از طرح pfp به ویژه در

1 - Partner for Peace

قفقاز میتوان به صورت زیر مطرح کرد: ۱- درگیر نمودن جمهوریهای قفقاز در امور و مسائل امنیتی اروپا از طریق پذیرش مشارکت آنها و انجام مشورت‌های مشترک به هنگام تهدید- ۲- مبادله اطلاعات و توسعه همکاریهای نظامی- ۳- تحکیم و پیشبرد ثبات منطقه در جهت منافع و اهداف غرب- ۴- کمک به کشورهای عضو برای دوری و کاهش وابستگی به روسیه- ۵- جلوگیری از ادامه روسی شدن ارتشهای منطقه (منصور رحمانی، ۱۳۷۸).

کشورهای منطقه نیز بنا به دلایلی همچون هراس از سلطه مجدد روسیه، کاهش وابستگی اقتصادی و تجاری و سیاسی به روسیه، ناتوانی در تأمین امنیت ملی و نیز بحرانهای قومی به سمت غرب تمایل دارند. مسکوبه هیچ عنوان نگرانی خود را از به مخاطره افتادن امنیت به سبب گسترش ناتو پنهان نمی کند. مخالفت روسیه با ناتو به دو دلیل است: نخست اینکه در پی توسعه حوزه امنیتی ناتو، بسیاری از جمهوریهای استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز تمایل دارند به این سازمان بپیوندند یا دست کم روابط خود را با ناتو بسیار گسترش دهند دوم: از نظر مسکو ورود بخشی از کشورهای قبلاً بخشی از امپراطوری روسیه را تشکیل میدادند در درون پیمانی که روسیه از آن مستثنی است برای امنیت ملی روسیه بسیار خطرناک خواهد بود. از این رو پوتین رئیس جمهور پیشین روسیه، بارها فلسفه وجودی ناتو را زیر سؤال برده است. وی در سال ۲۰۰۶ طی اظهاراتی اعلام داشت: از یک سو تبدیل پیمان آتلانتیک شمالی به سازمانی سیاسی اعلام میشود و از سوی دیگر زیربنای نظامی آن به مرزهای روسیه نزدیک میشود. ما با توجه به این واقعیت، نظریه‌ی نظامی خود را طراحی و نیروهای مسلح خود را متناسب با آن تجهیز میکنیم. جرج کنان^۱ از پایه گذاران اصلی سیاست مهار شوروی آشکارا ایده گسترش ناتو را بی فایده میبندد و معتقد است که روند گسترش ناتو منجر به آن شده است که مسکو در خصوص اتحاد فوری با روسیه سفید و چین، ایجاد محور مسکو، مینسک- پکن و شاید تهران با سرعت بیشتری تصمیم گیری کند و این

1-Georg Kennan

در مجموع به تقویت چین در مقابل آمریکا و غرب و ایجاد موازنه در روابط پکن با مسکو در مقابل واشنگتن کمک مینماید

نقش ناتو در جنگ گرجستان

منطقه قفقاز جنوبی به سبب وضعیت جغرافیایی-سیاسی و ژئوپلیتیک خود علاوه بر ایفای نقش محوری در تحقق طرحهای نفتی و ترانزیتی از بعد امنیتی نیز حائز اهمیت ویژه ای است، به همین دلایل در مرکز توجه ناتو قرار گرفته است. ساکاشویلی با دلگرمی غرب و امید عضویت در ناتو بدون در نظر گرفتن حساسیتهای همسایه قدرتمند شمالی خود، دست به عملیاتی زد که معمولاً یک سیاستمدار با تجربه بدان مبادرت نمی ورزد. وی در اظهارات آگوست ۲۰۰۸ خود شکست گرجستان در رویارویی با حمله روسیه را شکست غرب خواند. مسلماً ساکاشویلی بر اساس وعده های داده شده از سوی ناتو و احتمالاً آمریکا دست به چنین اقدامی زده بود. لذا به نظر میرسد که تحریک یا حداقل نادیده گرفتن اقدامات ساکاشویلی علی رغم هشدارهای روسیه از جانب بعضی از اعضای ناتو و اتحادیه اروپا، احتمالاً برای آن صورت گرفت که تکلیف قضیه بصورتی روشن شود یا اوستیا و متعاقب آن آبخازیا زیر سلطه گرجستان درآیند و یا از آن جدا شوند تا راه برای عضویت سرزمین اصلی گرجستان هموار شود و حضور ناوگان آمریکا در دریای سیاه نیز همانطور که پیش بینی میشد نه از باب درگیری نظامی بلکه جهت قدرتنمایی و جلوگیری از پیشروی بیشتر روسیه در خاک گرجستان به عمل آمد. شاید بهتر باشد این مسئله را بپذیریم زیرا مگر ممکن است که اتحادیه اروپا و آمریکا به حساسیت روسیه نسبت به وضعیت اتباع خود در مناطق جدایی طلب و سرنوشت این مناطق و نیز نگرانی آن کشور نسبت به عضویت گرجستان در ناتو ناآگاه بوده باشند. آیا آنها تصور میکردند روسیه دست روی دست خواهد گذاشت و شاهد کشته شدن اتباع خود و نیز تصرف و استیلای گرجستان بر اوستیای جنوبی خواهد بود. به هر صورت در میانجیگری و رفت و آمدهای سران اروپایی و آمریکا به تفریس و مسکو محدودیتهای

ناتو و نیز اتحادیه اروپایی برای کشورهای مثل اکراین و گرجستان روشن گردید. ناتو از آخرین آزمایش خود در ماجرای گرجستان سرافکنده بیرون آمد و به جز تهدیدات توخالی عکس العملی را که لااقل کشورهایمانند گرجستان، اکراین، لهستان، رومانی، استونی، لتونی و لیتوانی از آن انتظار داشتند برآورده ننمود. در سالهای اخیر این کشورها ناتو را به عنوان اهرمی در روابط خود با روسیه هر از گاهی به رخ می کشیدند ولی به نظر نمی رسد این رویه برای مدتی بصورت سابق تکرار شود. به هر تقدیر بحران اخیر قفقاز و دریای سیاه و تسلیم موقتی ناتو و اتحادیه اروپا در مقابل استقلال دو جمهوری آبخازیا و اوستیای جنوبی نشان دهنده محدودیتهای دوسالزمان می باشد.

این نه تنها به جسارت بیشتر روسیه در حفظ گسترش منافع ملی و امنیتی خود در هر جا که آن را در خطر ببیند خواهد انجامید بلکه کشورهایی را که رویای حمایت غرب را در رویارویی احتمالی با روسیه در سر می پروراندند و ادار به تفکر دوباره در خصوص تکیه بیش از حد به غرب خواهد کرد (نوع پرست، ۳۸، ۱۳۸۷، ۴۳-۴۴).

گرجستان به عنوان همسایه ای در جنوب غربی روسیه که مرزهای شمالی آن تماماً منطبق بر خط الراس کوههای قفقاز و نیز جمهوریهای قفقاز شمالی در فدراسیون روسیه است، موجب افزایش تنش و تهدید امنیت ملی برای روسیه بوده است. به همین سبب روسیه بارها به گرجستان هشدار داده است که حق حسن همجواری و همسایگی را رعایت و از ورود نیروهای نظامی ناتو و کشورهای خارج از منطقه به قلمرو خود ممانعت کند موردی که گرجستان هیچ گاه آن را رعایت نکرده و حتی سبب تهدید مستقیم مرزهای روسیه شده است. مرزهای شکننده روسیه با گرجستان که مرزهای جنوبی جمهوریهای خودمختار قفقاز شمالی است و خود منطقه ای بحرانی است، برای روسیه و امنیت ملی آن از اهمیت استراتژیک برخوردار است. غرب با استقرار سپر دفاع موشکی در پیرامون مرزهای غربی روسیه قصد محاصره نظامی روسیه را دارد، موردی که روسیه شدیداً به آن اعتراض دارد و در برابر ابتکار سپر دفاع موشکی ابتدا به غرب

اعتراض کرده و سپس تهدید به مقابله با کشور میزبان سامانه های موشکی غرب کرده است. مورد دیگری که سبب عکس العمل شدید روسیه گردید، اعلام استقلال کوزوو بدون رضایت کشور صربستان و پشتیبانی ایالات متحده و اتحادیه اروپا از آن بود که با وجود مخالفت شدید روسیه منجر به شناسایی بین المللی گردید. مسلماً امکان دارد شناسایی رسمی یک منطقه جدایی طلب بدون رضایت و خواست دولت مادر کوزوو در بالکان از سوی غرب و ادامه این روند در قفقاز (اوستیای جنوبی و آبخازیا) از سوی روسیه در مناطق دیگر (قره باغ^۱، ...) نیز تکرار شود. در این مورد باید یادآور شد که عوامل و بازیگران متعددی در این عرصه به ایفای نقش می پردازند. آنچه مسلم است این است که روسیه اکنون با توانمندی و اقتدار بیشتری نسبت به گذشته در حال ایفای نقش است (امیراحمدیان، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۲-۲۳)

رویکرد آمریکا به قفقاز

قدرتهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا نسبت به تحولات و آینده منطقه ای که قلب اوراسیا را تشکیل میدهد، توجه زیادی دارند و خواهان ایجاد یک نظم نوین منطقه ای در آسیای مرکزی و قفقاز هستند تا به همراه منطقه خاورمیانه و به ویژه حوزه خلیج فارس، زنجیره و کمر بند سیاسی-امنیتی خود را برای رسیدن به اهداف مختلف به ویژه امنیت انرژی محکم کنند.

حوزه دریای خزر یکی از بزرگترین منابع شناخته شده انرژی جهان است. از میان هشت کشور آسیای مرکزی و قفقاز، جمهوری های آذربایجان^۲، قزاقستان^۳، ترکمنستان^۴ و ازبکستان^۵ دارای ذخایر ثابت شده ۱/۱۷ تا ۳۱/۳ میلیارد بشکه نفت و ۵۷/۶ تریلیون متر مکعب گاز می باشند. این مقادیر در حقیقت ۴/۲ درصد از ذخایر اثبات شده نفت و ۱/۴ درصد از منابع گاز جهانی است. منابع عظیم انرژی این منطقه به عنوان منابع

1 - Nagorno-Karabakh
2 - Azerbaijan
3 - Kazakhstan
4 - Turkmenistan
5 - Uzbekistan

جایگزین انرژی خاورمیانه از اهمیت فراوانی برای جهان غرب برخوردار است و ایالات متحده همواره از آن به عنوان ابزار کنترل اوپک و نیز دولت های خاورمیانه بهره برداری نموده است. در چارچوب مولفه های ژئوپلیتیک مهمترین هدف واشنگتن بازداشتن قدرت های منطقه ای یعنی چین، روسیه و ایران و بخصوص دو قدرت اخیر از تبدیل شدن به بازیگر موثر در منطقه به طور عام و فعالیت در زمینه استحصال و انتقال نفت و گاز به صورت خاص بوده است. در این راستا سعی آمریکا بر این بوده تا با شعار "نه شمال نه جنوب، غرب یا شرق" و با استراتژی "خط لوله چندگانه" با انتقال نفت و گاز منطقه از طریق روسیه و ایران مقابله کند. موضع ایالات متحده در خصوص نقش ایران در منطقه، بر این دیدگاه قاطع استوار است که در چارچوب آن هر گونه نفوذ ایران در منطقه خزر- آسیای مرکزی باید متوقف شود. در این میان خط لوله باکو-تفلیس-جیهان^۱ را باید سیاسی ترین خط لوله نفت جهان و نماد حاکمیت سیاست بر اقتصاد دانست که با حمایت سیاسی و مالی گسترده آمریکا تنها به منظور حذف ایران و روسیه از بازار انتقال انرژی منطقه صورت گرفته است بنابر این امنیت انرژی در دالان شرقی-غربی تعریف میگردد (www.javanemrooz.com).

گرجستان غیر از روسیه تنها کشوری بود که می توانست با توجه به مشکلات مسیر ایران و ارمنستان امکان انتقال انرژی منطقه قفقاز و حتی آسیای مرکزی را فراهم کند. گرجیها هم از دریا هم از زمین به ترکیه راه دارند و قادر بودند مسیری غیراز مسیر روسیه را برای انتقال انرژی منطقه قفقاز فراهم نمایند لذا روسیه از این نقش خشنود نیست. دل مشغولی آمریکا نیز چگونگی حفظ و تقویت این دالان انرژی است. هدف نهایی استراتژی آمریکا کاهش وابستگی جمهوریهای منطقه به روسیه، ادامه انزوای ایران و حرکت این کشورها در جهت همگرایی با غرب بوده است.

در نتیجه تحولات پس از ۱۱ سپتامبر و امنیتی شدن فضای جهانی رویکرد آمریکا به این منطقه جنبه امنیتی-نظامی پیدا کرد. کم کم شرکتهای نفتی جای خود را به نیروهای

نظامی و امنیتی در منطقه دادند. اقدامات آمریکا از جمله طرح ایده استقرار دموکراسی عامل ثبات وقوع انقلابهای رنگین در منطقه (گرجستان اوکراین و قرقیزستان) روسها را به مدیریت وقایع گریزناپذیر واداشت و نگرانیها از سیاست های آمریکا افزایش یافت (واعظی، ۲۸۲، ۱۳۸۷، ۲۸۳).

در هر حال گرجستان دارای مرزهای طولانی با مناطق قفقاز شمالی که در داخل خاک روسیه قرار دارند می باشد. مناطق قفقاز شمالی دارای درگیریهای متعددی با مسکو بوده و در برخی موارد خواهان استقلال هستند در این شرایط حضور آمریکا در کنار مرزهای روسیه قطعاً امنیت ملی این کشور را به خطر خواهد انداخت زیرا آمریکاییها از این ضعف برای لطمه زدن به روسیه استفاده خواهند کرد. گرجستان در اکثر مواقع پس از استقلال خود به دنبال باز کردن پای یک متحد قوی در داخل خاک خود بوده تا بتواند با تکیه بر این متحد نیرومند روسیه را عقب براند و استقلال خود از نفوذ و فشار روسیه را استحکام بخشد. آمریکا در ابتدا با مطرح کردن امکان وجود القاعده و نیز نیروهای چپنی که از آنها حمایت می کنند و توانایی اندک ارتش گرجستان برای حفاظت از مرزهایش جای پای خود را در گرجستان محکم کرد. مسلماً حضور نظامی آمریکا و درگیر شدن در مسائل منطقه بر چگونگی شکل گیری یا عدم شکل گیری کشمکش تاثیر خواهد گذاشت و با عمیق تر شدن مشارکت ایالات متحده در امنیت گرجستان احتمال درگیری در مناقشات روبه رشد، به صورت روز افزون بیشتر می گردد (شاید جنگ آگوست ۲۰۰۸ نمونه بارز این مسئله باشد). تلاش گرجستان برای استقلال از روسیه به دو شکل اصلی متجلی شده است: ۱- نقش این کشور در ترانزیت انرژی است که گرجستان قول داده به عنوان کشور اصلی ترانزیت نفت و گاز از دریای خزر به اروپا ایفای نقش نماید. ۲- تلاش هماهنگ برای ایجاد روابط با غرب است (موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲: ۴۹۱-۴۹۳).

نتیجه گیری

مقاله حاضر سعی در بررسی فاکتورهای ژئوپلیتیکی تاثیرگذار بر بحران گرجستان را داشت و این فاکتورها همانطور که ذکر گردید به ۲ دسته فاکتورهای داخلی و خارجی تقسیم شدند. مسلماً هر دو این فاکتورها در شکل گیری بحران و ادامه آن به یک اندازه تاثیرگذار بوده اند. ناسیونالیست افراطی دولت گامساکوردیا و سعی در تحمیل هویت گرجی به تمام اقلیتها، بی برنامهگی دولت شواردنادزه برای حل بحران و بلندپروازیهای ساکاشویلی برای احیای یکپارچگی گرجستان در قرن ۱۲ میلادی و عدم رسیدگی به اقلیتها و خواستههای آنها در کنار فاکتورهای خارجی که مهم ترین آنها روسیه است بحرانی ژئوپلیتیکی را بر گرجستان تحمیل کرده است. روسیه برای حفظ نفوذ خود در قفقاز جنوبی سعی در زنده نگه داشتن بحرانهای قومی در این مناطق را داشته تا در وقت لزوم از آنها به سود خود بهره برداری کند. نگرش روسیه به منطقه قفقاز و تحریک جدایی طلبان گرجستان پس از انقلاب گل رز و تبدیل شدن گرجستان به پایگاهی سهل الوصول برای غرب تغییر یافت و اقدامات روسیه از حمایتهای مالی و اقدامات تحریک کننده به استفاده از بحرانهای جدایی طلبانه برای سرنگونی دولت ساکاشویلی تبدیل شد. باز شدن پای آمریکاییها به نزدیکی مرزهای مغشوش روسیه و امکان استفاده از این هرج و مرج ها بر علیه مسکو، نزدیک شدن ناتو به شرق و تلاشهای بی وقفه دولت ساکاشویلی برای هماهنگی با ناتو، گرجستان را به صحنه رقابت و جنگ ابرقدرتها بدل نمود. بدون شک با سقوط دولتهای انقلابی اکراین و قرقیزستان اکنون گرجستان تنها حلقه تنش میان غرب و روسیه است. روسیه تلاش میکند گرجستان را که عاملی برای تهدید امنیت ملی و یکپارچگی این کشور است را از حلقه متحدان غرب خارج کند و آمریکا در پی آن است به هر شکل ممکن گرجستان را که از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی دروازه ورود به قفقاز و نیز مناسب ترین مکان جهت کنترل روسیه است را حفظ نماید. در این میان گرجستان به مکانی برای تنش و رقابت تبدیل شده که این امر صدمات جبران ناپذیری بر این کشور وارد آورده که کمترین آن

اعلام یک جانبه استقلال آبخازیا و اوستیای جنوبی بوده است این در حالی است که اعضای قدیمی ناتو در بحبوحه جنگ روسیه و گرجستان حمایت چندانی از گرجستان نکرده و حتی پس از جنگ به سمت کاهش تنش با روسیه نیز پیش رفتند.

Archive of SID

منابع و مآخذ

- ۱) ابرار معاصر، (۱۳۸۲)، "گسلهای منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی"، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر
- ۲) ابولحمد، عبدالحمید، (۱۳۸۲)، "مبانی سیاست"، انتشارات توس، چاپ نهم
- ۳) امیراحمدیان بهرام، (۱۳۸۸)، "جنگ قفقاز ۱۱ سپتامبر روسیه"، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۶۲
- ۴) دوره جدید مباحث کشورها و سازمانهای بین‌المللی، (۱۳۸۸)، گرجستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انتشارات وزارت خارجه
- ۵) رحمانی منصور، (۱۳۷۸)، "سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و تحولات آن پس از پایان جنگ سرد"، فصلنامه سیاست خارجی ویژه اروپا سال سیزدهم
- ۶) شریبانی قوام، (۱۳۸۷)، "امنیت ایران و رویکرد ناتو در آسیای مرکزی"، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انتشارات وزارت خارجه
- ۷) نوع پرست زهرا، (۱۳۸۷)، "بحران گرجستان فصل نوین در رابطه روسیه و غرب"، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۶۲
- ۸) واعظی محمود، (۱۳۸۷)، "ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز"، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، انتشارات وزارت خارجه
- 9) Birch. Julian, (1996), **the Georgians/South Ossetian Territorial and Boundary Dispute**, Transcaucasia Boundaries the SOAS/GRC Geopolitical Series London
- 10) Brubaker. Rogers, (1994), "Nationhood and the National Question in the Soviet Union and Post-Soviet Eurasia: An Institutional Account", Kliyer Academic Publishers
- 11) George. Julie A, (2009), **the Dangers of Reform: State Building and National Minorities in Georgia**, New York
- 12) George. Julie A, (2008), **Minority Political Inclusion in Mikheil Saakashvili's Georgia**, Europe-Asia Studies Vol.60 No.7
- 13) German, Tracey, (2006) **Abkhazia and South Ossetia: Collision of Georgian and Russian Interests**, Research Program Russia/NIS
- 14) Gordadze, Thornike, (2009) **Georgian-Russian Relations in the 1990s**, in the Cornell, Svante and Starr, Frederick. **The Guns of August 2008**, M.E.Sharpe
- 15) International Crisis Group, November (2004), **Georgia: A Voiding War in South Ossetia**
- 16) Macfarlane. Neil, (1999), **Western Engagement in the Caucasus and Central Asia**, London: Royal Institute of International Affairs
- 17) Nyamaa, Burmaa and Munteanu, Inga November, (2009), **Georgia in the Big Power Game: A Victim or a Villain?** Roskilde University Institute for Society and Globalization
- 18) Sabanadze, Natalie, (2002), **Internal Involvement in the South Caucasus**, European Center for Minority Issues
www.javanemrooz.com